جلسه 035

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي انْتَجَبْتَها وَ فَضَّلْتَها وَ اخْتَرْتَها عَلَى نِساءِ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللّهُمَّ بِدَمِ أَوْلادِها. اللّهُمَّ وَ كَما جَعَلْتَها أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدى، وَ حَلِيلَةَ صاحِبِ اللَّواءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلإِ الْأَعْلى، فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلاةً تُكْرِمُ بِها وَجْهَ أَبِيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و َآلِهِ و َتُقِرُّبِها أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِها، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّا فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ.»

بحث در اشکال سوم بود که گفته می‌شد تمسک به ادله‌ی صحت معاملات و ایقاعات از قبیل تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص و مقیّد آن دلیل هست به این توضیح که ما از بعض روایات مثل «لا یجوز بیع ما لیس یملک» استفاده می‌کنیم به این‌که شارع یک قیدی دارد به آن ادله می‌زند به ادله‌ی «احل الله البیع، تجارة عن تراض» و سایر ادله، که بیع کسی که مالک او نیست، صاحب ‌اختیار او نیست، سلطه‌ی بر او ندارد جایز نیست. پس تقیید می‌کند «احل الله البیع» یعنی «احل الله البیع الصادر ممن یملک ذلک» و هم‌چنین ادله‌ای که در ابواب مختلف وکالت و ولایت و وصایت و امثال این‌‌ها وارد شده که می‌گوید اگر وکیل است معامله‌اش درست است، اگر وصیّ است درست است، اگر ولیّ است درست است، این‌ها همه یک مفهومی دارد و آن‌ این است که اگر این‌ها نباشد یعنی درست نیست؟ و الا این ابواب را برای چی جعل کردند؟ پس بنابراین مفاد این ابواب هم که در روایات مبارکات هست این هست که پس باید یک ارتباط این‌چنینی اگر خودش مالک مباشری نیست باید فروشنده یا خریدار یک ارتباط این‌چنینی که وکالت، ولایت یا وصایت یا قیمومیت و امثال ذلک باشد بین او بین و آن مالک و صاحب ‌اختیار وجود داشته باشد. پس این هم از این ابواب هم ما یک قاعده‌ی شرعی را اصطیاد می‌کنید، استفاده می‌کنیم. این هم می‌شود مقیّد این عمومات و اطلاقات. خب بعد از این‌که این بود حالا ما شک داریم که آیا بانک و سایر شخصیت‌های اعتباری این‌ها من یملک یا ما یملک هست یا ما لیس بملک هستند؟ اختیاردار هستند یا اختیاردار نیستند؟ اول کلام است دیگر، توی این بحث تازه می‌خواهیم اول کلام است که اثبات کنیم که این‌ها می‌توانند بفروشند؟ می‌توانند بخرند؟ می‌توانند معاملات انجام بدهند یا نه؟ محتمل است که پیش شارع این‌ها صاحب‌اختیار باشند، این سلطه برای ‌آن‌ها باشد، محتمل هست نباشد. پس تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص و مقیّد دلیل می‌شود. حالا تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصصه هم جایز نیست، مثل مثالی که می‌زدیم «اکرم کل عالم» مولا گفته «اکرم کل عالم» در دلیل منفصل فرموده «لا تکرم الفساق من العلماء» عالم فاسق را خارج کرده. حالا یک فرد عالمی است که نمی‌دانیم عادل است یا فاسق است، حالت سابقه هم ندارد که با استصحاب و این‌ها بتوانیم تمییز بدهیم، تنقیح موضوع کنیم. این‌جا می‌توانیم به «اکرم کل عالم» تمسک کنیم بگوییم واجب است اکرام اینی که شک داریم عادل است یا عادل نیست؟ این تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل نیست، چون می‌دانیم عالم است، در شبهه‌ی مصداقیه مخصص دلیل است. این‌‌جا هم گفتند همین‌جور است؛ این اشکال.

جواب از این اشکال دو جواب داده شد. جواب اول این است که همه‌ی این ادله‌ی لفظیه‌ای که چه به لسان «لا یجوز بیع ما لیس یملک» و امثال ذلک و چه آن‌چه که از ابواب وکالت و نیابت و نمی‌دانم وصایت و ولایت و امثال ذلک استفاده می‌شود همه‌ی این‌ها مازاد بر آن‌چه که در اذهان عرفیه وجود دارد نیست. یعنی یک تعبّد ویژه، خاص، این‌جا شارع ندارد. همانی که عرف می‌گوید باید اهلیت داشته باشد و گفتیم انصراف دارد به این‌که باید بیع صادر از اهل باشد، معامله صادر از اهل باشد، ایقاع باید صادر از اهل باشد این اهل که گفتیم منصرَف است عرفاً این ادله به آن و آن را درحقیقت یک قید لبّی متصل حساب کردیم، وقتی آن را از عرف بپرسیم بازش کنیم بگوییم اهل مقصودت چی هست؟ می‌گوید یا اختیاردارش باشد یا اگر نیست؛ اختیاردار است وکیل کرده باشد او را یا وصیت کرده باشد یا ولایتی بر او داشته باشد مثل بچه‌ها و پدرش مثلاً و امثال ذلک. پس یک چیز جدیدی این نیست، این همان است که گفتیم انصراف به اهلیت عرفیه دارد. این روایات هم دارد مضمونش همان است چیز آخری نیست که بگوییم یک امری شارع تعبد فرموده است. پس بنابراین یا شما بفرمایید جزماً آن‌چه که از این ادله استفاده می‌شود امری مازاد بر آن‌چه که در اذهان عرفیه وجود دارد که باید اهل باشد امر مازادی بر آن نیست. اگر هم جزم به این مطلب پیدا نمی‌کنید لااقلّ مِن این‌که، من این را دارم اضافه می‌کنم در کتاب نیست، لااقلّ مِن این‌که آن ادله ظهور در این‌که دارد یک امر تعبدیِ‌ محض را دارد شرط می‌کند و تقیید می‌کند ظهور در این ندارد. وقتی ظهور در این نداشت پس می‌شود مثل یک مخصص مجمل، مخصص منفصل مجمل که ضربه به عموم و اطلاق نمی‌زند. بنابراین ما هستیم و آن عمومات و به مقداری که به ارتکازات عرفیه و تناسب حکم موضوع قهراً انصراف دارد و تقیید می‌شود. قهراً «احل الله البیع» هیچ عرفی از آن نمی‌فهمد «احل الله البیع و لو کان صادراً من السارق، ولو کان صادراً من الغاصب» خب نه، این مقدار تقیید بله «صادراً من الاهل» به او می‌گوییم آقا اهل یعنی چی؟ مقصودت از اهل چی هست؟ می‌گوید یا خودش اختیادار باشد یا به یک کسی وکالت داده باشد یا نه یک آدمی است که صغیر است هنوز به رشد و کذا نرسیده خب پدرش او سرپرستش است یا وصیّ و هکذا. این یک جواب که درحقیقت می‌توانید دوتا جواب حسابش کنید. حالا جواب اول را بخوانیم.

«جواب الاشکال، یمکن أن یقال» ظاهراً اشکال را خواندیم آن روز تا پایان «یمکن أن یقال إن الاهلیة المستفادة من النصوص المشار الیها»، «احل الله البیع» بود «تجارة عن تراض» بود «رهان مقبوضة» بود و و همین‌طور «لیست أمراً زائداً علی الاهلیة العرفیة» همان اهلیت عرفیه است چیز جدایی نیست «فالمالک» که اختیاردار اصلی است «و الکوکیل و المأذون» که به او اذن دادند ولو وکیل نگفته باشد برو بفرش «و الولیّ و الوصیّ‌و القیّم» این‌ها «المستفاد من تلک النصوص» هم نصوص خاصه و هم نصوصی که در ابواب این امور آمده است. مسفاد از این نصوص چی هست؟ «الستفاد من هذه النصوص أهلیتهم» این افرادی که اهلیت آن‌ها از این نصوص استفاده می‌شود «هم الذین یحکم العرف ایضاً باهلیتهم» همان‌هایی هستند که عرف می‌گوید اهلیت دارند، چیز اضافه‌ای نیاورده، مازادی نیاورده «فلم یحرز أهلیة شرعیة مغایرة للأهلیة العرفیة» بنابراین یک اهلیت شرعیِ تعبدی که مغایر باشد با اهلیت عرفیه از این ادله استفاده نمی‌شود. «غایة الامر» بله نهایت چیزی که هست بعض مصادیق اهلیت عرفیه توی این روایات نیامده، چون آن زمان‌ها مثلاً تداول نداشته، مثل چی؟ مثل کارگزار یا مدیرعامل شرکت هست. خب مدیرعامل شرکت توی ادله نیامده، اما نیامدن، دلیل بر این نیست که شارع قبول ندارد، چون آن‌که هست اهلیت عرفیه هست، خب اهلیت عرفیه مصادیق بارز آن ازمنه‌ی کثیره همین‌ها بوده که امروز هم این‌ها مصادیق بارزه هستند باز هم. خب یک مصادیقی هم برای اهلیت در طول زمان‌ها، تطور زندگی بشر پیدا می‌شود که این‌ها هم عقلاء می‌گویند این‌ها هم اهل هستند، که این اهل‌ها اگر آن زمان هم، این‌ها یک اهل‌هایی نیستند که آن قبلی‌ها هم قبول نداشته باشند در ارتکازشان نباشد، همان‌ زمان‌ها هم اگر مثلاً می‌فهمیدند یک بانکی درست کنند پول‌های یک‌‌جا جمع بشود، فوائدی که برای بانک حالا گفته می‌شود حالا در کنار ممکن مضراتی هم که حالا گفته بشود که حالا بعداً می‌آید. این آن‌موقع هم می‌گفتند خب این سرپرست می‌خواهد دیگر، بانک باید چکار بکند؟ همین‌طور که وقف سرپرست می‌خواهد، مسجد متولی می‌خواهد، نمی‌دانم کنیسه متولی می‌خواهد، کذا متولی می‌خواهد خب این هم می‌خواهد دیگر، این یک چیز تعبدی‌ای که نیست که، ملاکش روشن است فلسفه‌اش روشن است، حکمتش روشن است. خب می‌فرمایند که «غایة الامر» نهایت چیزی که هست «عدم التعرّض» در آن نصوص وکالت و ولایت و کذا «لبعض من هو أهلٌ عند العرف» بعضی افرادی که اهلیت عرفیه دارند برای این معاملات آن‌جا‌ها ذکر نشده مثل کی؟ «کممثّل الشخص الاعتباری» ممثّل هم گفتیم به کی می‌گوییم؟ به کسی می‌گوییم که کارگزار شخص اعتباری است، حالا به تعبیرات مختلف از آن می فهمیم مدیرعامل یک‌جا، نمی‌دانم رئیس یک‌جا و هکذا هکذا «و لا ضیر فیه بعد عدم المفهوم و عدم الدلالة علی الحصر فیها» این نام نبردن این‌ها در آن‌ها مضر نیست، بعد از این‌که آن‌ها مفهوم ندارد، بله اگر مفهوم داشت که این‌ها و غیر از این‌ها نه، خب بله؛ اما نه آن‌ها را ذکر کردند یک چیزهای دیگر را هم ذکر نکردند چون آن‌موقع موضوع نداشتند. بله آقا بفرمایید ...

س: بعضی از اهل عرف قبول نداشتند ؟؟؟12:22

ج: خدا هدایت‌شان کنند ان‌شاءالله! بعض اهل عرف که قبول ندارند که نه، ببینید چیزهایی که عامه‌ی مردم الان من شدّ و الا شما هر، الان شما خبر ثقه می‌گویید حجت است بناء عقلاء بر آن هست شارع هم ردع نفرموده، خب سید مرتضی قبول ندارد، مرحوم ابن ادریس قبول ندارد. خب یکی دو نفر هم قبول نداشتند لشبهة حصلت لهم، بنای آن این نیست که بناء عقلاء از بین می‌رود، این مسأله عقلائی نیست یا یک کسی ممکن است الان قبول ندارد، اگر فقیه است آن شخص ممکن است بله بگوید این سیره وجود دارد این را قبول دارم ولی ایشان ممکن است برایش چی قرار داده؟ یک رادعی مثلاً برایش پیدا کرده باشد، به‌خاطر آن رادع بفرماید که خب این‌ها باید بعداً بحث بشود که رادع وجود دارد؟ ندارد؟ و امثال ذلک.

علی‌‌ای‌حال پس بنابراین یا ما از این ادله می‌فهمیم که ناظر به همان ما عند العرف است همان اهلیت عرفیه را دارد می‌گوید نه مازاد، خب این‌که همین جوابی است که داده شد. لااقل احراز نمی‌کنیم امر مازادی دارد می‌گوید، وقتی احراز نکردیم امر مازادی دارد می‌گوید پس یک مخصص منفصل حجت یا یک مقید منفصل حجت پیدا نکردیم چون مجمل است مثلاً، قدر متیقن‌اش این است که همان را دارد می‌گوید و امثال ذلک. پس بنابراین این جواب اول.

جواب دوم «و ثانیاً» جواب ثانی اشکالی در کبرای اصولی مطلب است، شما دارید می‌گویید آقا تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص یا مقید باطلٌ، خب این امر مبنایی است. بزرگانی می‌گویند نه باطل نیست یا می‌گویند تفصیل در آن هست. بنابراین طبق مسلک آن‌ها می‌گوید این اشکال وارد نمی‌شود و این اشکال می‌شود اشکال مبنایی.

«و ثانیاً: إنّ عدم جواز التمسک بالدلیل فی الشبهة المصداقیة لمخصص الدلیل و مقید الدلیل أمرٌ اختلافیّ، فکلٌّ علی مبناه» هر بزرگواری، فقیهی، عالمی بر مبنای خودش هست و بر آن باید مشی کند و نمی‌توانیم بگوییم این دلیل بالمرّه باطلٌ، نه این کلٌ علی مبناه. «و لا یبعد کما أفاد بعض المحققین التفصیل بین الشبهة الموضوعیه للمخصص و المقیّد و الشبهة الحکمیة» این چیزی که حالا این‌جا تقویت هم شده این است که در تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص حق این است که تفصیل بدهیم. گاهی شبهه‌ی موضوعیه‌ی مخصص منفصل یا مقید منفصله است، مثل همین مثالی که می‌زدیم که مولا گفته «اکرم کل عالم» در دلیل منفصل فرموده «لا تکرم الفساق من العلماء» این زید خارجی که می‌دانیم عالم است نمی‌دانیم فاسق است یا فاسق نیست، حالت سابقه‌اش هم معلوم نیست که استصحاب بخواهیم بکنیم. این شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص است. اما یک‌وقت هست که این‌جوری است گفته «اکرم کل عالم» بعد گفته «لا تکرم الفساق من العلماء» ما فاسق، مفهوم مفاسق پیش‌مان مردد است که آیا فاسق فقط مرتکب کبیره است معنایش یا اعم است از مرتکب کبیره و صغیره. پس شبهه‌ی مفهومیه‌ی مخصص داریم؛ آن‌وقت یک بنده‌ی خدایی همین زید که در مثال، این زید را می‌دانیم کبیره انجام نداده ان را می‌دایم اما صغیره را احتمال دارد انجام بدهد، حالت سابقه هم ندارد با آن روشن کنیم. حالا اگر آن «لا تکرم الفساق من العلماء» معنای فاسق اعم باشد این مشمول مخصص است از تحت عام خارج است، اگر مشمول نباشد و آن فاسق معنایش مرتکب کبیره باشد این ‌آقا مشمول مخصص نمی‌شود پس داخل در عام باقی می‌ماند. این موارد بزرگانی مثل شهید صدر قدس‌سره علی ما فی تقریرات بحثه الشریف، ایشان فرموده این موارد تمسک به دلیل می‌شود کرد، به عام به مطلق.

س: ...17

ج: گفتیم خب این لایبعد. چرا؟ فرموده این‌جور جاها مولا بعید نیست این‌جوری بگوییم. این‌که گفته «اکرم کل عالم» می‌‌خواسته ضابطه دستش بدهد. می‌دانسته این فاسق شبهه مفهومیه دارد. برای این‌که مکلفین گیر نکنند گفته آقا، «اکرم کل عالم» حالا آن هم که قدرمتیقن دارد دیگه، یعنی غیر از آن قدرمتیقن دیگر دودل نباش. «اکرم کل عالم» برای این‌که ضابطه دست داده باشد از تحیّر و شک و تردید؛ مخاطبین خودش را بیرون آورده باشد یک ضابطه کلی. می‌گوید «اکرم کل عالم» این گفته می‌شود. البته بحث‌های تفصیلی این‌ها که حالا این اشکال دارد؟ ندارد؟ اگر اشکال دارد جواب اشکال چیه؟ موکولٌ الی الاصول. این‌جا یعنی در بحث فقهی همین اندازه می‌خواهد توجه بدهد به اذهان که این مبنای اصولی محکمی هم دارد. کلٌ علی مبناه، اگر خواستید مباحث اصولی‌اش را دنبال کنید باید به آن‌جا مراجعه بفرمایید.

و ثانیاً بله، این تفصیل است بین شبهه موضوعیه برای مخصّص و مقید و شبهه حکمیه. «بعدم الجواز» در اولی که شبهه موضوعیه باشد. «و جوازه فی الثانی بدعوی» حالا جواز در ثانی که شبهه حکمیه باشد. به چه بیان؟ و به چه ادعا؟ به این دعوا و ادعا «بدعوی ظهور کلام الشارع فی أنّه أراد بإلقاء العموم أو الاطلاق رفع الشبهة». می‌خواهد بگوید آقا، تردید نکن، من دارم می‌گوید آقا، هر عالمی را اکرام بکن. من می‌‌گویم هر بیعی صحیح است. یک‌جا اگر دیدی آن‌جا خب قدرمتیقنی که از آن می‌فهمی تخصیص بزن، بقیه دیگه شک و تردید نکن.

س: ...19

ج: بله؟

س: خدا هم می‌دانسته؟؟

ج: نه، عجباً واقعاً! اصلاً نمی‌دانی هست یا نیست. نمی‌دانی. شاید خود مولا هم تازه نمی‌داند. چه جور می‌شود؟ این گفته عالم. اصلاً ما نمی‌دانم این عالم است یا عالم نیست.

س: ؟؟ که می‌دانیم عالم است ولی نمی‌دانیم فاسق است یا نیست.

ج: نه، چون می‌دانیم. ببییند، آن حجت است در آن معنای فاسقی که آن می‌دانیم، آن را می‌دانیم. حالا این آقا داخل در این دلیل است یا داخل در این دلیل است؟ هر کدام را بخواهی بگویی، بگویی این هست، آن نیست ترجیح بلامرجح است. آن را بخواهی بگویی، این را ...، ترجیح بلامرجح است. فلذا هیچی، لذا هیچی دیگه. بخواهی بگویی آن اصالة ‌الظهور را او می‌گیرد این را دون این ترجیح لامرجح است. بخواهی بگویی این می‌گیرد دون آو ترجیح بلامرجح است. فلذا هیچ‌کدام نمی‌گیرد. ما در موردش باقی می‌مانیم با شک.

س: ؟؟20 شما فرمودید عالم بودنش را می‌دانیم ...

ج: می‌دانیم. ولی می‌دانیم. چون می‌دانیم که این وقتی گفته «لا تکرم الفساّق من العلماء» فسّاق هم فرض کنید معنایش اعم از صغیره و کبیره است. پس می‌دانیم این بیرون شده. یعنی در مراد جدی مولا می‌دانیم این وارد نیست. حالا که می‌دانیم وارد نیست حالا امر دائر این است که به این است که به آن تمسک کنیم یا به این تمسک ...، نه به این می‌توانیم تمسک کنیم چون شبهه مصداقیه خود این است. به آن هم نمی‌توانیم تمسک کنیم چون به قول آن‌ها در مرحله حجیّت یا بازگشت آن گفتیم بنابراین‌که بگوییم این عنوان می‌دهد به او و در مراد جدی قید می‌خورد برمی‌گردد به آن. البته فرمایش شما را بعضی‌ها گفته‌اند که ما می‌توانیم حتی در شبهه مصداقیه مخصّص مراجعه کنیم. علی ما ببالی یکی از قائلین به این مطلب شاید حاج آقا مصطفی خمینی رحمه‌الله باشد که ایشان می‌گوید ما در شبهه مصداقیه مخصّص هم ولو شبهه موضوعیه باشد می‌توانیم مراجعه کنیم. آن‌ها حرف‌شان هم آن‌روز گفتیم حرف آن‌ها تقریباً یکی از ادله‌شان است. می‌گویند آقا، این دلیلی که می‌دانی این عالم است. خب این گرفته است آن را. «لا نرفع الید عن الحجة بغیر الحجة» آن‌که حجت نیست بر این، این حجت است. آن حجت نیست. فلذا لا نرفع الید از این به آن، خب آن‌جا همان جواب‌هایی که در اصول دادند و این مسلک که دیگه این‌ها جای بحث‌هایش بحث عام و خاص است که بحث عام و خاص یکی از ابحاث کلیدی اصول است. یعنی خیلی کاربردی است در فقه. عام و خاص، مطلق و مقیّد، این‌ها مباحث خیلی لازمی است که آدم هر روز تقریباً با آن‌ها کار دارد.

خب ایشان می‌فرمایند که این‌جا «بدعوی ظهور کلام الشارع فی أنّه أراد بإلقاء العموم أو الإطلاق» این‌که یک عمومی این‌جوری گفته، یک اطلاقی آمده این‌جوری بیان کرده، اراده کرده به این «رفع الشبهة و من الواضح أنّ المقام من قبیل الثانی فلا إشکال» خب مقام هم از قبیل ثانی است که یک عمومی را گفته، گفته «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» (نساء/29) «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع‏» (بقره/275) «رِهانٌ مَقْبُوضَة» (بقره/283) «المؤمنون عند شروطهم‏» و هکذا. خب آن هم که مخصّص منفصل شما است و شک داریم. الان در مانحن فیه شک داریم که آیا این «لایجوز بیع ما لیس یملک» این پرش این شخص اعتباری را می‌گیرد یا نه؟ از نظر شبهه مفهومیه شک داریم نه شبهه مصداقیه. پس می‌شود مقام مثل این که شبهه ما شبهه مفهومیه است که این هم اهلیت دارد یا ندارد. نه اهلیت داشتن را می‌دانیم ضابطه‌اش را، در این آقا شک داریم، در این شخص اعتباری شک داریم که هست یا نیست؟ اصلاً در اهلیت داشتن شک داریم. و مفهوم اهلیت داشتن توسعه‌ای دارد که این‌ها را هم می‌گیرد یا این‌ها را نمی‌گیرد. «و تفصیل البحث فی هذه‌المسئله» که آیا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه جایز است، جایز نیست مطلقا یا در آن تفصیل هست یطلب من محله من علم الاصول.

س: ببخشید؛ سوال ...

ج: بله آقا؟

س: ...23:12

ج: یعنی این شبهه مفهومیه است یا حکمیه است؟

س: حاج آقا ببخشید؛ الان فرق فصل دوی مخصص منفصل قطعی داریم ؟؟‌هیچ‌کاری هم نداریم. درست است؟ و در عین حال توی اشکال اول می‌خواهیم بگوییم که این را حمل کنیم بر ارشاد، از مولویتش دست بکشیم حمل کنیم بر ارشاد ...

ج: نه حالا، حالا ...

س: می‌خواهم بگویم این مؤونه بر حمل بر ارشاد بیع را اگر ما پذیرفتیم ...

ج: نمی‌خواهیم بگوییم حمل بر ارشاد هم می‌کنیم. می‌گوییم ولو مولویاً هم گفته باشد چیز زائدی نمی‌گوید. می‌گوید همان که خودمان می‌دانستیم به همان‌ها می‌گوید عمل کنید.

س: ...

ج: بله.

س: ...

ج: بله، یعنی مفهوم کلامش مازاد بر آن نیست. ولو این‌که تکلیفی باشد. مازاد بر آن‌که خودمان می‌فهمیم چیز مازادی دارد نمی‌گوید. و اما ...

س: ...24

ج: ؟؟ نمی‌گوییم ها! می‌گویم در ردیف آن‌ها است.

س:‌ ...

ج: این‌ها چی هستند؟

س: ...

ج: اگر گفت انسان هستند ...

س: ...

ج: نه، چنین چیزی معقول نیست که بیاید بگوید انسان است، مثل این‌که بیاید بگوید اگر حالا آمدند آدم‌گفتند الان شب است ...

س: ...

ج: وقتی خورشید طالع است بیایند بگویند شب است. اگر بخواهند بگویند ما اسم را، می‌خواهیم اسم‌ها را عوض کنیم خب اشکالی ندارد. خب اسمش را عوض می‌کنیم. اما می‌خواهند بگویند واقعیتش این است که الان شب است؟ چنین چیزی ممکن نیست در عالم محقق بشود. همه عقلاء بیایند این‌جوری بگویند. نه، این‌جا هم اگر بگویند می‌گویند این آدم است خب آره، اما اگر بگویند نه، نعامل معه معاملة الآدم که الان این حرف را دارند می‌زنند. و سابقاً هم این حرف را زدند. گفتند نعامل مع المسجد معاملة الآدم، در یک بخشی. گفتند همین‌جور که آدم‌ها می‌توانند مالک بشوند مسجد هم می‌تواند مالک بشود. این فرش مسجد است، این نمی‌دانم چراغ مسجد است، این گاز مسجد است، این پنکه مسجد است. این ...، مال مسجد است. خب بله. به این اندازه کالآدم است. الان حرفم این است. اصلاً شخص اعتباری آمدند عقلاء آدم اشخاص اعتباری را یک چیزها را اعتبار کردند که این‌ها از جهاتی کالآدم هستند. چرا؟ برای تنظیم امور زندگانی. شارع هم این را قبول کرده. در مواردی شارع مقدس این را قبول کرده، متولی مسجد را قبول کرده و صلات کعبه را قبول کرده که بله، این پرده را هدیه می‌کنند به کعبه، می‌شود مال کعبه. این‌ها را قبول کرده.

س: ...

ج: این هم که، این بله، این ساختمان هم فرض می‌کنیم که می‌تواند مالک بشود فرض است. و الا این گچ و آهن و فلان و این‌ها است. این فرض‌ها که اشکال ندارد. فرضی که...، و الا و به تعبیر دیگر کل الاحکام التکلیفیه و الوضعیه کلهم فروض. جوهر که نیستند این‌ها، عَرَض هم نیستند، اعتبار هستند. خب اعتبار که اشکال ندارد. اعتبار وقتی غرض عقلائی پشتوانه‌اش باشد لابأس به. و این‌جا هم همین‌جور است. غرض عقلائی هست. آن ادله هم که گفتیم آیا واقعاً غلط است الان بگوییم از بانک قرض گرفتم؟ دروغ است این؟ مَجاز است؟ خب نه. خریدم، فروختم، این‌ها هیچ مَجاز نیست. کما این‌که گفتم مرحوم سید که حالا سید را دیگر نمی‌توانیم متهمش کنیم به این‌که سید مثلاً روشنفکر و کذا بوده یا غرب‌زده بوده یا فلان بوده، سید صاحب عروة را که نمی‌شود، حالا آخوند را ممکن است کسی ولی سید را نمی‌شود این طور، خب سید توی باب زکاة عروة نگاه کنید، می‌گوید ولیّ امر می‌تواند برای عنوان زکات پول قرض کند. خودش بدهکار نمی‌شود. می‌گوید عنوان زکات بدهکار می‌شود. بعداً که مال زکوی پیدا شد الان می‌بیند که مال زکوی وجود ندارد توی انبار، و الان فقرایی هستند یا موارد مصرف زکات وجود دارد، پول توی انبار نیست. توی بساط نیست. می‌رود از تجّار قرض می‌کند مثلاً، برای چی؟ برای زکات، برای عنوان زکات نه برای زکات دادن، برای عنوان زکات قرض می‌کند. بعداً که مال زکوی پیدا شد ذمّه‌ی زکات را می‌پردازد. خب حالا این بزرگوار این‌جوری تصریف آن می‌شود. خب عنوان زکات حالا چیه؟ یک امر انتزاعی. می‌گوید می‌شود. فلذا است که سید رضوان‌الله علیه یک وقت یکی از مراجع ماضین در مشهد تدریس می‌کرد شب‌های ماه رمضان. من هم بعضی وقت‌ها که، یک ماه رمضانی مشهد مشرف بودم بعضی شب‌ها توفیق پیدا می‌کردیم می‌رفتیم. ایشان توی آن جلسه دوتا مطلب فرمود. سه‌تا مطلب. حالا یادم رفته. یکی‌اش فرمود من بعد از افطار کالمیت بین یدی الغسال هستم. مطلب دیگر ایشان گفتند که از بزرگی سید فرمودند. فرمودند مرحوم سید برای حقیقت پول تصویراتی کرده، شاید گفتند نُه‌تا تصویر کرده و براساس هر یک، اگر پول حقیقتش این باشد احکامش می‌شود این، اگر آن باشد حقیقتش احکامش می‌شود...، توی ذهن خودش تصویراتی کرده که ایشان می‌گفت از کرامات سید است. چون این‌ها اصلاً نبوده، بعداً این چیزها پیدا شده. یعنی کتاب‌های اقتصادیون و فلان را که آدم مطالعه کند می‌بیند همین فرضیه‌هایی که سید به ذهن خودش فرض کنید شاید این‌جوری باشد پس حکمش می‌شود این. شاید آن‌جوری باشد ...، می‌گفت این از عظمت سید است. ایشان کرامت البته می‌گفت. می‌گفت از کرامات سید است که بدون این‌که آن کتب را مطالعه کرده باشد، مراجعه کرده باشد به ذهن خودش تصویر کرده شاید این‌جوری باشد، شاید آن‌جوری باشد، هر کدامش هم حکمش چه می‌شود.

س: توی خود عروه آمده آن صحبت؟

ج: نه، من پیدا نکردم هنوز کلمات ایشان، چون حالا همه کلمات ایشان، ولی ایشان نقل می‌کرد که سید این‌کار را کرده. خب ...

س: ما الان داریم ادله ؟؟29:36 معامله ممثّل شخص اعتباری؟؟ بکنیم تا امضاء را کشف بکنیم. آیا نمی‌شود بر خود عقد مؤسسین برای ...

ج: چرا می‌آید آن هم. آن راه آخری است که خواهد آمد.

«التقریب الثانی للتمسک بعموم أدلة الإمضاء» تقریب دیگر، تقریب دوم... تقریب اول این بود که ما به ادله‌ی امضاء تمسک کردیم با بیانی که گذشت که همین‌طور که ایشان گفتند، آن مقدماتی را که گفتیم این بود که ممثّل وقتی می‌آید، ما از طریق ممثّل معامله می‌کنیم بیع صادق است و و حرف‌هایی که زدیم. این بیان اخیر این است. که می‌گوییم قطعاً و مسلّماً یک سلسله از اشخاص اعتباری در أزمنه ائمه علیهم‌السلام وجود داشتند که آن‌ها امضاء شده. ما مواردی داریم که این بوده. مثل دولت مثلاً، بوده. الان قطاع؟؟ سلطان، چی فلان، این‌که می‌گوید اشکالی ندارد فلان، و هم‌چنین مساجد و هم‌چنین غیرذلک من الموارد. مثلاً قبور ائمه علیهم‌السلام، حرم‌های ائمه علیهم‌السلام، کعبه معظمه، این‌ها بوده و به عنوان یک شخص اعتباری مالک می‌شود، چیزی برایش می‌خریدند. از چیزی که از او بود می‌فروختند و هکذا و هکذا. پس مواردی از اشخاص اعتباری در أزمنه ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند. این موارد می‌گوییم الغاء خصوصیت عرفیه می‌شود. عرف می‌گوید مالفرق بین آن‌ها و این چیزهایی که الان مستحدث است و جدیداً پیدا شده؟ اگر از نظر این می‌خواهید بگویید فرق دارند که آن‌ها، این‌ها بابا عقل ندارند، شعور ندارند، درک و ادراک ندارند. جواب این است که این خب در آن‌ها هم بوده. اگر می‌خواهید بگویید که خب آن‌ها مصالحی داشته، از این‌جهت شارع آن‌ها را اعتبار کرده، جواب این است که این هم مصالح دارد. این همه مصالحی که برای شخصیت‌های اعتباری گفته می‌شود و بشر دنبال ایجاد شخص اعتباری رفته، به‌خاطر مصالح بسیار مهمی است که این‌جا وجود دارد در زندگی بشر. پس اگر به اشکال توجه کنیم مشترک است. اگر به منافع و فوائد و حکمت‌ها نگاه کنیم باز در هر دوتا وجود دارد. بنابراین عرف می‌گوید حالا که شارع آن‌ها را قبول کرده ؛ فرقی حتماً ما می‌فهمیم این‌ها را هم قبول کرده و وزان مقام وزان مواردی است که در فقه، فقهاء من الصدر الاول الی یومنا هذا الغاء خصوصیت می‌کنند. می‌گوید روایت دارد «إذا اصاب ثوبک الدم فاغسله» می‌فهمیم دم چیه؟ نجس است. منجس ثوب است. و راه برون‌رفت آن و تطهیر آن شستن است. این‌ها نمی‌فهمیم؟ خب حالا إذا اصاب ثوب نبود، فرشنا، آن چی؟ اذا اصاب نمی‌دانم متکای‌مان؛ آن چی؟ این‌ها هم می‌گوییم نه، ما نمی‌دانیم. اگر لباس بود، ثوب دارد آن روایت دیگه، احدی از فقهاء از این خصوصیت فهیمده؟ یا می‌گویند این از باب مثال است، خصوصیت ندارد. این‌جا آقا، مسجد خصوصیت دارد. مسجد می‌شود مالک بشود اما حرم حضرت معصومه مثلاً نمی‌شود. مسجد مثلاً می‌شود؟ فلان‌چیز نمی‌شود؟ همین‌طور تا بیاییم. این حرف است. منتها این حرف را الاشکال فی التقریب الثانی که الاصل و الاشکال کلاهما للغد ان شاءالله. و صلی‌الله ...

پایان